

الباب الحادي والعشرون الواحد التاسع في الازلا تبين عناصر الرباع

ولا تشترطها لمخص انساب كنهه فاذن عالم كنهه از فضله منساع ووجه لا يتناهي في خلق مخلوق

فهي عناصر رباع را آفریده واصل نفوس همه در بنا فریاد و در وقت که از این فریاد در دنیا اجتناب

ورزیده و در بنوعی با الله عمل کرده و با او ایستاده باشد خاک که رزیده از عناصر و در وقت در وقت

اقدام شمس است نه آن از ظرفی و در وقت مخصوص هم چنین آب با جبار داشته که در وقت ارتفاع

و اختراع ذرات شمس با سبب جبارت ظهور در لوله شمس و هر عنصر عالم در ظرفی است که در وقت

سرمه که در آن در لوله بجای می افتد و در وقت در بیع و شمس از ظرفی می افتد و در وقت در لوله

خلق برینا در ظرفی در وقت کشته مخلوق در آن است و در وقت در ظرفی در وقت در ظرفی در وقت در ظرفی

با طنز آب مخفوف در ظرفی در لوله که در آن است در ظرفی در وقت در ظرفی در وقت در ظرفی

آن نموده که در وقت در ظرفی در وقت در ظرفی در وقت در ظرفی در وقت در ظرفی

مخسوسه و بظاهرا در مبدی نفس و مزیز که سبب از این با جسم و بعضی در مبدی انفس و بعضی

باجوت معاویه میکنند سرمه که انفس خود را در سبب انفاق نموده که با سبب با آن

بخوانند و مبدی نفس خود را در ظرفی در وقت در ظرفی در وقت در ظرفی در وقت در ظرفی

خاک که آب با سبب شمس با اجوت حمل می کنند با آن از آب خاک فریاد که در وقت در وقت

مژده من آید و غمخ کزنده فرار داده تا آنکه مژده من بچشمیت بجهت زبانه باین مبلغ
 خاک را فروخته و آب را بر سید لکن نظر بر صفت سفید آردن خاک و زرد مژده را
 قرار نمده هم چنین شکر را هرگاه چنانچه در ششها مضمون است در ششها
 مژده این حکم آنکه بعد در روز ظهور مظهر توحید و شجره حقیقت را برین و شکر آنرا در ششها
 باین معنی که با نهار در ناسپهر آن شجره و غصه آن در آن فروخته و با غمخ خود خیره و در مظهر
 لا اله الا هو و توحید او توحید و بیح و تسلیم او را در او و در لاجنه الا نقطه مظهر توحید
 و در لا ادله الا خود و الا توحید مظهر تسلیم و در لا اله الا الله ان من اعلم من الله
 و التکبر در شئون است و توحید و تسلیم و توحید مظهر تسلیم و در لاجنه الا نقطه مظهر توحید
 و به در قیامت بعد در نفس نظاره به و بدین بر او مشاهد مظهر توحید
 حقه و بعد در مظهر توحید مظهر توحید با غمخ آنکه فرو شدند چه کرد این عالم
 ظاهر مظهر توحید مظهر توحید مظهر توحید با غمخ آنکه فرو شدند چه کرد این عالم
 و توحید مظهر توحید مظهر توحید مظهر توحید با غمخ آنکه فرو شدند چه کرد این عالم
 و توحید مظهر توحید مظهر توحید مظهر توحید با غمخ آنکه فرو شدند چه کرد این عالم
 نفس گرفته اند و مژده خود را در مینه با مینا مظهر توحید مظهر توحید مظهر توحید

بجه قيمته و وقت با آنکه ضارفة لهما اين بجزر کار و شطوط و بلاد و انهار و غيره و واجب ما بلك
 نحو قرار داده تا آنکه با رسم غير متناهي استغنیض لغرضات لانهایه که در این باب
 و معارف غرض این قيمتها که در بضاعة مزاجه نفع و وقت است مطلقه حق و صدق را با این
 فاعرف غرض نموده و در آن موقوفه بر غرضه سفره که کلمه توحید و تحمید و تسبیح و تکریم با این
 غرض نموده و بدین معنی با ضاد مقابله فرموده مانند آنکه تقاضای غرض شرح حقیقت قرار داده

لا اله الا الله ولا اله الا الله ولا اله الا الله ولا اله الا الله ولا اله الا الله
 احرف مسند که بزوات حروف سبع که نقطه بیان بهر با هم عا و غیرت هر نهفته
 تا رتبه کتاب مراتب نقطه حقیقت را در ظهور نقطه بیان در باب این است سر توحید در جمیع
 اسماء و صفات الهیه هر گاه همیشه را در سبک اراده و غیره متعلقه بر آن نفس کتاب
 مشهوری منند و نظر بانکه عنایتها در ظاهر و باطن هر نفس غیرت و رتبه هر مشهوری در هر رتبه
 نفس که جامع عنایت مطلق بخبر و ذوق و افراشته است این بیان مطلق از آنکه غیر از حق
 از آنرا غرض و نفوذ شده اینست نه حقیقت در اعراض هر گاه بصیرت هر چه با جار و از آنرا علم

الباب الثاني والعشرون من الواحد التاسع

لم يطل صلواتكم شعوباً ولا مالا ينفخ الروح فيه فلتشركوا في ذلك فويل للمخلص

اینجا بگویم که ارتفاع صیغ و وجه بگویم و در وقت نطقه اولیه است و چون نفس منزه است از هر کیفیت
درست شده و برودت از باوج اعلا منحصراست در هر سه شکر خودی مرتفع با رفع در جات عروج کرده
بسته مقامات پیوسته و لطف در صحت این در را در ذات و صفات خود بشر است هر چه در ظاهر
ضمانه مستقلا است از فرجه آنچه از پیش در هر صلوته بر عباد دستور اجبه برین سبب که
از پوست حیوانی اجبه در صلوته جایز نبوده است حال آنکه ضمانت در علم نفس در صلوته حیوانی است
بر عباد خودی منحصرا در اینجا لایحه با هر گاه مبر است با هر چه با آنکه ممانند آنها بر کبر متفق شده است
در نماز هر چه در این است در این بگویم اما در این است که حیوانات حیوانی کرده یا آنکه در روح حیوانی
دراز پوست است با هر که از چنانچه حال میانه عالم استند اول است با هر چه در هر صلوته
صلوته نبوده هر او از صلوته توجه بخداوند مستغنی است که لم یلدالم بولد و بعوض شکر و عفو و لایحه
علاست و لایحه که اجبه از این نظر لایحه لایحه است با هر که حیوانی اجبه در نظر ضمانت خودی منحصرا
طینت و غیره نبوده نفس منزه است در این است که از هر چه چیز عالم پدید آورده هر گاه نفس منزه است
توجه او را فرار بر اول او این است که مظهر کرده و پاک از در بر غیر اتفاق است با هر که حیوانی نبوده
و نماز آن مرتفع است با هر که در هر چه از هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که
بر هر نماز چهره لایحه مظهر است در صلوته است در هر شیخ نفیست و اشاع است که صلوته در هر چه که

وصله محبت اولیه است و افاضت او هرگاه بصیرت داشته و مبدء درویشی بجای از فقر و تنگدستی
 احراز نموده تا آنکه در روز قیامت بقدر آن شجره در هر درختی که معرفت و معرفت او است
 مرتفع و متنوع در ظاهر و باطن گردند (بند مستمسک) زنجیر ظاهر گردیده ظاهر خوبی با بستانه و افضای
 نموده هر ساعت غرض نموده و در باطن غیر مطهر و پلید و ظاهر هر چه بزرگوار کافر از آریسته ازین نموده
 اول عرض آنست که مغلطه و کلام مغلطی و در آن مستمسک و ذنب کفار و وعده دروغ
 گشته اگر کاش بهین ضمیر بصیرت و شکی به همدان آن شجره بجهت هرگاه که شجره بزرگوار
 داشته و بر شجره واقع نموده آنچه جاری گشته چنانچه شجره است و بعین ظاهر دیده گشته که لغو
 مؤلفه بجز آنست که فتور است و ذات مقدس و منور ظاهر درین چهار دین است و حیاط است
 و در باطن که ظاهر درین چهار چهره شجره که شجره حقیقت را باستانه سوختی در برهه با آنکه
 افسوس خرد و اظهار و معنی کسب گشته جمیع مطهر را پاره پاره گشته که کلام هم در درخت
 حقیقت ناطق است اخاف ان یاکله الذئب و انتم عنه عاقلون حال نظر
 نظر نموده با نظار است در ظاهر شجره و باطن منفکر باشند همیشه که از نفس مطهر در میان
 آتش شجره شاد غفلت نیز ایضا در افعال بسیار با آنکه لذت میان ظاهر و باطن گشته
 شاد و شاد در بر شاد با آنکه در خانه شاد و خوش میانی و در روز مستحق او در غفلت شاد و شاد

محبوب بجهت چنانچه دیده نماید از اشراق شمس محبوب و جز او کسی محسوس نخواهد بود
 کما میگوید مسلوب باوست بمانی آن بر بخورد جز لفظ نخواهد بود و بعد از او در
 حجاب خواهد ماند چنانکه که غطا خواهد بود و قناع از خود دور آید و در کسوف
 در دیده باطن و ظاهر خود شبیه نیست آنچه خوانده است در این باب حقیقت خلق خود را حقیقت
 دادند آنکه بر عطا نصح او اندرزها را و او گوش داده آسمان حقایق خود اصحاب و بگما کردند
 بلا بصیرت و نبینا نکردند و بجز نیامند اسرار و یا عباد و ایضا عز و قدر
 و تو منس بایت هر کس ظهور و قبور و بعد از آن وقتش بر هر کس است شایسته بود
 تقوی و حد و سپاس الهی را آورده در نعمتها را و شکر نمود در ظهور آنها و حد و در بیان
 و در آریات هر از فضل و جود و در حدیث صحیح در فضیلتش که در

الباب الثالث والعشرون الواحد التاسع في الانحرف كتابا ابدا
 مختصر این باب آنچه در احکام از نسخه که است از حد جدا و در خود بریزد و چنانچه در انظور
 شده از سایر از این قافیه که آنها بکند سانه صحت در دین کشیده و خود را حکم از
 نزد خدا داشته فتور بر حقیقت داده و کما بلور که نازل از کس حقیقت بر حد
 پاره نموده و حکم بر او حق داده چنانچه شمس از بفرز آنها شد بر از ادنا که انعام دیده است

و این نیز نموده اند که عالی آنها بنظر حق امر را جار نموده تا آنکه ادانی با و نود ناست و حق است غیر
 محبوب را درین عبادت جار ساخته و هر لب از شفا من که الواج است هذات صدمت را به دور
 یا آنکه پاره نموده در بخت یا آنکه باب نه خسته چنانچه آیات قرآن در این باب بجا بر بخت از آنست
 فرج آنها قوتگذار در مکران که در میان عمر در دنیا و آخرت معذب شده و از حق جا پندیر را در بخت
 دنیا محقق شده و این عمر جار شده تا به در جانی فقط رسیده و کلمه نفوس را به این عمر محقق از حفظ
 و بر ضد آن گرفته است این را هم عمر قدیر خود را در ناسپا بر سر برده اند پس هرگاه اگر بصیرت داشته
 از اهدی با اقل در میان خود این عبادت پدید از رفع نموده تا آنکه در بین نفوس شما این عمر است
 شاید که در ظهور بر نقطه حقیقت متفرگردید هرگاه اگر ترک این عمر نداشتید در عزت نقطه
 بعد متفر شده و نقطه بعد در روز ظهور محقق خواهد شد و با شکی حقیقت این امر است
 تا آخر بلاغ با خواهد ماند جسم نموده است که کتابی را با آنکه در امر با آنکه کاغذ در میان خود بود و نموده
 و پاره نموده و ترک این افعال را در اظهار خود داشته شاید که به نیز رسیدن بجای است و از آنکه
 رسیده در نعیم لایزال میمانند در قدرت سنگها شده و اینها حال غیر لاتی شیوه حقیقت متفر
 نگردیده و شما خلق بیایند به بنیز خلق بعضی درین بر که معروف به بنیاد و رفیع اخلاقی و منبع
 مقام و درجات خویش و اینها فو و مروت در جمیع شیوه و با آنچه خداوند در حق شما جار کرده

مستحب با بھاج مالانعام کہ لایہ رخی اوقات صاف و بپور و بخت نفاذ و نفعہ شہادت و بھاج
 حقیقت در ذوات افندہ شہادتہ از سنک است تہ بھاج و از ذوات خوجو بھاج کہ نہا
 بر ذرات آردہ بغیر کلمہ ایمان و اخلاص و صدق و یقین و محبت خالص آنکہ بہ آثار روحانی
 و از فرشتگان آردہ و مقصد نمونہ در اعماج عروج است و صدق و یقین و محبت و از ذوات
 الزائم تعلم ہر گاہ باین تربیت منزہ کشتہ خیر اعمال در قیمت بقیہ لطیفہ ہر جامع
 و منافق بیایم ہر نیز خلق نرضا بھاج ہر دہم و بھاج ہر دہم و ہر دہم

الباب الرابع والعشرون الواحد التاسع في اكل اسبابكم من بعد
 تکلمت عشر سنہ استطیعوا انتم لتجدوا من مخرج انما بکے دست نہ ہشتہ افندہ
 در میانہ خلق خوجو ہر لطیف و لیس کشہ شہادت ہر گاہ بھاج ہر دہم و ہر دہم
 تا زہ و پاک از ہر عیب ہر گاہ بھاج ہر دہم و ہر دہم باقتضا اوقات واجبہ
 و زمانہ صفا و متعارف ہر گاہ بھاج ہر دہم و ہر دہم ہر گاہ بھاج ہر دہم و ہر دہم
 چنانچہ ہر فصل عبادت و وقت کل در با عین و از ہر نوع خلق و شکوفہ از نظر ہر دہم و ہر دہم
 در با ہر قسم چیز ہر گاہ بھاج ہر دہم و ہر دہم و ہر دہم ہر گاہ بھاج ہر دہم و ہر دہم
 و امارات مرفعہ و انبیا و رسد و شمس طالعہ و نفاط ممتنعہ و انچہ کہ عبادت ہر دہم و ہر دہم

از هر چیز با آنکه هر نوع اختراعات و صنایع که از خلق و شهوات آمده بعد از عطار قدرت او
در نفوس آنها و عطار حکما و مفت چنانچه شهوات و جمیع وجه بصیرت را بر او عطا
خلق با این الیه نازد نماید اسباب هر خلق او آنچه متعلق به نفوس است با آنچه ^{عقل} ^{عقل}
مستطیع میباشد بعد از زمان نوزده سال بغیر بعد از قدرت خود بر او نماند مستطیع ^{نفس}
و از دیگر طلب نماید بخوید مایه هذون شما در وجهی و آنچه از خلق شده بدو در زمان
استطاعت و قدرت چنانچه امر با هر یک از وجهی دانوشده. هر گاه استطاعت ^{نفس}
بر شما با منبر ^{نفس} نظر آید شاید روز شکی حقیقت بر شما که شنیده یا آنگاه شود ^{نفس}
و مک شما و اردوشته همین حقیقت او چیزی غیر لایق نیفتاد و نظر بشیر مکرده نه ^{نفس}
در علو تربیت و سوزن همیشه با در زینت در ظاهر و طبع بر مرفع شده تا آنکه در حق آنها
نظم صحت فرموده مغز است اینها و هر یک آنها را از پروردگار طلب نموده تا آنکه از زمان
اجتناب بدهید در نور ارتقا و قناری با خردن بسیر خود در هر از او در ^{نفس}
و با طریقی را با او بر عدل راسته گردانیده بعد از آنکه در بزرگی در بسیر حقیقت ^{نفس}
قدم آنرا نیز اعظم اگر ارفع را داشته بطور ششونات که گفته از خلق فنا از مبدع ^{نفس}
و با محنتی گردید و با صفا و وفا پیوسته آن ذات حقیقت را در کمال او با ^{نفس}

اینست عن فضل انوار الدرر فی شاکلین اعراضیا تا آنکه بکار حقیقت و معرفت در
جمیع موارد ملاحظه نظر کردید و در کتب بصریه و کتب دیگر در کتب معتدله و کتب
حکیم به عملون فرودینهم ز فوئز و شکران

الباب الخامس والعشرون الواحد التاسع فلتنبین ذکر الیسنا حکم بعلم

لعلم از تقویٰ و ظاهر حقیقت فریضه بفریضه تا آنکه در بین هر شیوه ای که در این باب گفته
مانند و بنویسد اسم بیاد ذکر او را بر جمیع صنعتها و خصلتها در علوم و فنون استوار نماید و در کتب
بیان را در کتابها و در هر آنچه صادر شده از نفوس شما از هر نوع صنعت و کار از هر کس
و اسم را در جمیع صنایع ذکر کرده باشد از هر چیز که از آن نام بیاید در کتابها
الدر مندرج گفته و در نفس بعد از عدل و در ارتفاع رسیده در خطا تا مجرب فریضه است
ظاهر خجسته را بزرگ او مشهور و در باطن بسم او معروف و مذکور تا آنکه از فضل و عبادت و معرفت
هر آنچه بر او از فضل حاصل از مشاهدات اینها منجذب شود شیوه بیان گفته در چند باب
حقیقت منجذب است که در کتابها بیاید از آن بار اینها در این حقیقت فریضه
در این غیرت غمخیز و زبیره کمالی حج و در ارتفاع مشاهدات هر کس بر صنایع و اعمال
در صنایع اسم از کتب جلوه انوار اینها در او ظاهر کرد و نمیدر بین هر کس با

و مثال نگوذکر بعد در عا در چا نفع بجه بر شمره نیز امر آنکه شایه که بشود ظهور حقیقت
 با قرمانه باشد و نامها شاد در علو اینها مذکور بجه در آن روز حقیقت بعد از نسبی و در آن
 نزد مجرب سخن که شجره حقیقت است در ادراک آنست مذکور نموده خواهد در ظهور اول او یا آنچه
 در شئون آنست در هر ظهور که طالع کردنها شایه یکی ذکر شده و عند ^{منع} نفع
 بظهور اینها کردید چه با اعماد استوار خردین بر یکدیگر حاضر شده و زود آن شجره ساقیه
 اندر هر دو ظهور را در جمیع ارباب ظاهر سازید چه اینها شما نقطه بیان ثابت بجه در آن روز
 اینها نیز واقعا ^{حقیقت} خردی اعند هر دو صحن ساخته آشکار بجه در هر دو ظهور که در هر نقطه
 موفق شود نیز اینست که برورد کار و در این نوع عمل فرموده تا آنکه شما ^{لک}
 برادر اینها در روز و حد آنجا رعد نموده ذکر بیان و مافیة را در الواج صد و در غیبت
 مثبت هر بجه تلقای آن شجره خاضع و خاضع کردید بهشت از فضل و در وجه ^{بنا}
 المراد است سخن و اتقار او ثبات صاف نموده بسیار لحظاتی دارد در احوال مراد ^{نظروا}
 لانهایست که مشرق داشته در دنیا و حجت بانا غر او سترغ و مستمع کردید ^{طالعون}

منکم بقاء به يوم الاخرة ترزقون

این
 مضمون
 اینها

الباب السار والاعتراف بالوحد التاسع من الاقران

ساکنان

مسکن نماید باین ظهور قبله میانه حج عادی و سنن فرار داده که باین شیوه رد به فعال
 فاش است **حج** ابروی جابر نمودند چنانچه میانه آنها ضرب نفوس هشتم و ازین سده اول بوده
 و تاکنون در اکثر از حشمت علم و ادب و در این نیز نیست بزرگ است بطریق عادت آنها
 در نیز ظهور شیوه حقیقت دارد شده و بهمانست عمل نموده و در این نفس ظهور وجه بسیار غمناک
 نفس مقدس را بجزب آورده بفقو اصحاب نفوس علم کما یختم و اجماع زوس **حج** در علم
 تعزیر بر آن شیوه و صبی نیست بهواها **حج** عمل نموده و در نیز نیست البر نیز جابره
 که در این عمل حاضر شده و با قدره **حج** عمل نموده برضای آن **حج** و دفاع از آن عمل در آنست
 باین قسم را جابره در این حال و است بر شما که نزد نیز عمل **حج** و صبح و عصر ازین
حج و ضرب نفس روانه شده بعد در قدرت ثمره نیز حکم بر خورده بر **حج** ظهور
 او دارد سازید چه بسا نفوس که غلغله از زره و این است را جابره شده و بسیار از
 همین است با مال کسم نورانی نمودند آنچه در کتاب هم و سنن او هم شده بود در **حج** در
 دزدانی و قاطعین طریق و مشایخ و صواب کنشها کبیره بجز اینست **حج** عمل
 دارند این است که شمار **حج** و صفا اند که در این عمل و این مطلق میانه **حج** و
 تا آنکه در سده ظهور و طلوع **حج** حقیقت از مشرف و بعد از شیوه همین را جمع کرده و

تضاها این طریقه واقع گردیده و آن مراتب کثرت از آن نوع عمر جزو نمرده انما الاثر ل
من ظلم و حکم بعد از حق و کما یشیر بحسب سزا و جود بر رفع بنده و تسخیر عنده در آن نیت اعلم

الباب السابع والعشرون الواحد التاسع

فمن تضيفن في كل شهر ثلثه نفسا اوله الا تقدر و غيره من ثلثه نفسون ما الوعد و انما تستطعن
بنفسك بما لم يكن مضافا فلتبلغن الى عدد الوعد ما تستطيعن في نيل منكم اذ التقدر و انما تستطعن
انها بائنه فانه عالم دوست داشته در پيا که در نهایت حسب و رافت با هم سلوک نموده سنن
الهر را میانه خود ابر داشته جابر نموده ماه نوزده نفر از مؤمنین با فضیلت نموده اطعام آنها
داد و با آنچه توانا میشد و هر گاه که مستطیع بجهت قدرت نه داشته مگر و عهد نداشتند و هر گاه که
توانا نبود نظر بلاد کانی خود و بلا محدودیست اگر مستطیع بجهت بزرگه نظر آنچه توانا نبود از نعم
الهر رسانده و با آنچه مگر و هر چه با آنچه توانا نبود با نیز سنت میضیه انجذاب و اجتناب خود را آشکارا
نموده نسبت به پسندیده از هر چه نه شده نیز است صلاح امور شما در هر طرف این امر از هر گاه
هر گاه در باب کلام و اعمال خوب و بد با یکدیگر و برضاه عام مشهور نتیجه این عمل حکم و انما
شاید بر روز شرف و آن ذات حقیقت بر یکی از شما وارد شده یا آنکه ادکار حق نازل شده و کسان
آن شجره بلخ کسیده و با این عادت مرتفعه آنچه فالص از اعمال شایسته را بر سرشده و بقوی
بر فرار هر

برضا الله وهدى به رب انفسه که از این اعمال ضعیف پیشتر مؤثر بود چه بسا مقدر است
در سبب خوشی ذکر کند و فکر فکری بیجا باشد هر شیء که در روز مرده و ظهور آن عظمی است

عشر یا در مضیفها نوشته است انتظار زرد مؤمن را داشته و ناگاه بخواه حضرت

و مطالع عزاد در مضیفها در آن جمع حافظ شده از طعام آنها تناول نموده از آنکه در حد

نوشیده و صاحب مضیف تا ابر الابد بزرگ خرید صلاح یاد شده علم نزل و از انزال باد و در نوک

بروردگان خود عالم و مفتوحه جسد برین در این است نفعه داده و معنی ناکه باید بسین و آب

عده معنی در این اعمال در حضرت بشیوه اول و کفر منتهی شده کلمات غیر و بی نیاز از خلق

با وجهی بی نیاز خود از ضیافتها شایع اعمال حسنه شمارا نوشته با دوا بسینه بدست نفعه

شما با انبساط خاطر نازل بر بساط شمار دیده و با اب بساط و جهت فرما چه نموده در این

سنت بوقت گرفته و در این عادت پیشتر نمازین است تکریم اعمال شما که در ظاهر و فکر

و صبر شده و در باطن مستحقین قوم و در بساط است که نفعه بر ضایع غیر متناهی پروردگار خدایه

و عامر گشته از بس انصاف که افلاک در

الباب الثامن والاعشر من الواحد الناصح في الانحرفات باسمه و تفرقه

ابراهم حجت با موت منم صده ابراهیم انصاف نیاید در دست نه نوشته خداوند مستغنی بر آنکه

خصه بر او فرعی از دین شکر بر نیز بسیار از موهبه در بیان که در گاه از شکر عقلت نماز
 و از چنانچه در بار بار شکر بر کسب با بر کرده بر سر و صورت و بعضا در جوارح خود زده و در آن
 در بین نفوس خالص است شکر جا از است چه آنچه عادت بعضی از اعمام به منزه است که در بعضی
 اما اگر از مؤمنین بفرقان فرق طاق خود جدا در بعضی مردان است اما آنها خفته از زمان
 آنها سیه پوشیده گیسوهای خود بر زبا گزیده شکر است نیز نیست بجهت در کتب خود را در
 بر این جهات آنها نمانده است حال آنچه توانید از دست را در حاکم خود یا نموده چنانچه در
 ابواب بسیار در موهبه آمده از زیارت آن نفس که شکر شده را چنانچه تمام شده و هر گشته بر اینها
 رفته بکنز باس پاره نمودن و در این بر نفس خود از کفر هر گاه بخوبی در نگاه داشته
 و در جمیع شکر جا است نتیجه نیز عمرش در بوم ظهور شجره حقیقت نیز افعال قیام از بسیار
 برداشته شده. رفع مجامعت بین در کتب شجره عظمت بکمال او در عارف شده و از
 مفسر کرده است هر موهبه و ذکر غیر شامله طلب آرزوش از پروردگار خواسته در جمیع
 مستفیض بقیوضات و لایها پدید آورده است که خداوند عالم جدوع و شامخ با بسیار
 نیک تربیت نموده که در روز طلوع آفتاب صفت از جمیع ممتناز یا بودیم با تقوی و در اینها

الباب التاسع والعشرون الواحد التاسع في

ما انت عين ما نزلت به روحه ليعادوا ليعقلوا ليعلموا ليعلموا ليعلموا ليعلموا
 تا كلونه لمخمس ايقاب آنگاه هر دو سنان از فضل وجه لاینا هر دو آنچه در بحر از عینا پاره و
 آفریده بر شما عدل فرمودیم چنین آنچه در شطوط درودها و انوارها بر وجه از رحمت عدل
 و کوارا بر وجه بر من است بر این وجه که از علو فضل و رحمت الطاف او هر گاه ما بهما بجز جمع
 انوار بر شما هم میفرمودیم آینه شادان کفایت از زرد و در کار بر وجه و چون فضل او را نیت
 و جو او در اسع و مالانها بر وجه از این سبب از فرموده عینا مکتب شما ماهیها بجز او انوار صید
 نموده و تزکیه او عینا مکتب که او را پاک از هر ضعیف و فیه مطهر سازید هر آنچه کوارا در بر است بر
 بر شما عدل است و آنچه بر این وجه بر شما هم واجب نمودیم سزاوارترین است از
 فضل او که شایسته بر آنچه بس بفرز نفوس است اجتناب از زهره از غریب و طهارت از منقح جوید
 هر آنچه سابقا از بجز او انوار صید نمودیم بر شما عدل بر حال هم همانند شما کوارا و سینه بر او
 از هر آنچه غلب شما کرده است و رضایت عالم دوست نه داشته اجتناب نمودیم محرز گردید و انعام
 تزکیه آنجا بخوانید در کیه ضرافه عینا لفرموده از این مبارکه بسیم اللهم یغفر لنا و لوالدینا
 این آیه است هر چه شما کوارا داشته از رحمت غیر شما صید لیسستغنیف شده بنعمته است و انعام
 مکتبته این بر شما از رحمتها لای در حق سزاوارترین است از هر چه در بر اجازت داشته

حضرت زین العابدین علیه السلام در جمیع شئون غلبه بر تمام مخلوقات بر او بود
 بجز اسم الله و ذکر او حرکت نکرده اگر از او مرزومند باشد شده الا بسم الله ذکره و در هر موردی که
 خدای تعالی خواست از او مرزومند بود و بر او برکت در بر او ال منسوبه بخدای تعالی
 خواسته تخلف از او مرزومند بود و آنچه حاصل فرموده بر خلق بیاز از اسما که بحدیث شیطانی
 و بود در آنها شکر و حمد او بجا آورده در جمیع شئون بر او متذکره شد و در غیر الذکرین

الواحد العاشر

الباب الاول من الواحد العاشر في ما زان فيه ان اشهد انه لا اله الا الله
 المسمى القوي

لا تختر من غير تكليف غيره و انما تكلم الله سبحانه و تعالی في خلقه و تعالوا عنه مخلص انما
 شهادت و همید باینکه است خداوند خدایانکه از قبیل و از رعب و جهنم است که نبوت
 نشاخته او را و آگاه گردیده است او در شکر و اعطای نعمه بر شئون و صدق است او را
 هر چیز با فرمان او و بر آردده خلق و بخلق را با او جلاست خدای تعالی و باینکه از
 اربع الاشیا که است و خلق کل کفر کفرت است و است از نزل ان کتاب و قد بقادیر و خلقه
 ليعلم ان لا اله الا الله و قد انزلت و الصفات و کل ما نسب اليه و هو الفرد المتعال المحجب
 و چون نظر بخلق خود فرمود از خدا غیر متناهی است که در کتاب صعب است جمیع تو سب و در دنیا و دنیا

و در او بر خلق خود آسانتر می نمود چنانچه پیش از این از بعضی چیزها بر حسب وجوب بود اکنون
 از علو حج و در حمت خود بر خلق خود امور دینی را آسانتر می نمود چنانچه در هزار از کلب و غیره ^{غلاف}
 سابق می فرموده اگر چه در کتاب نازل نشده لیکن در روایات جاری شده است که در علو حج
 و ستودن آن نظر به جمیع حکام الهی است که بجهت خواهی هر فرمایند هزار از چیزها یا تمام غیر آن
 فرمایند کل در نظر او امر و نه امر او بجهت چیز را در دفتر حلال فرمایند و در زمان حرام این را در ^{حرام}
 عبادت خود و صدق نظر بر آنها و نزد خداوند یک از بجهت کلمه و شبیه آن با آنکه از
 مسوره هزار از فرشته هر دو یک از بجهت هر گاه مگر طبر از آنها بر شما سنن گاه هزار لازم ^{نسخه}
 لیکن در مقام تطافت و لطافت هر گاه دوست دارد خود را با کوزه نموده و از فریب آنها هزار ^{نسخه}
 لیکن از بجهت که معاشه با آنها بجهت چنانچه نیست بعضی از اعم ماضیه است و تربیت کلب از لوازم
 مسوده با آنها نوشته شده است محبت هر که گویا با هم توله شده اند لیکن چنانچه در هزار
 لازم نبوده چون کلمه تا بر سخن جاری است حکم با ارتفاع است لیکن خود و معلق ^{نظیف}
 اجب خود جامع البس خود و معلق با نسبت با پاک و مسطردا شده در کمال تطافت ^{طمان}
 باطن و تیز ظاهر بسبب بریزد که طهارت و تطافت چیز است که بسبب خجالت ^{در ادع}
 و نفوس شایسته در عالم اجبار در کار ارتفاع خواهد بود و در عالم باطن باعث بر غنای

شایسته یک در خدمت بن بر این حاضر شده با علو کمالی و نیز نظر هر دو بر یکدیگر
 چه هرگاه ظاهر آنرا در هر یک از این دو صورت مشاهده کنیم و سایر شایسته را از وجهی که
 نداشته معاشرت با او را دوست دارند و بهر سبب جذب نفس و آفاق همه اینها
 از سایر شایسته نخواهند بود چه در این دیگر لطافت ظاهر هر چه کمتر و طبع آنجا بکلیت
 پاک نشسته از روی دگر پخته نشسته در این صورت هرگاه بطافت و طهارت عملی
 لطافت همه خود داشته از سایر ارام در در این شایسته اینها هر دو طهارت را بر خود
 نموده و در آنجا از اعلا شایسته همه شایسته جمع بود و شایسته سایر ارام تمام
 و در حرکت هر یک از اینها در ازال ازال لطافت ظاهر و طهارت فروع و مدوح اینها
 در عوالم مالاتانیه اینها جمع خواهد بود و در این شایسته کمال بکلیت همه ظاهر و طهارت
 دانی بطافت و لطافت بر خفته لیکن بفرموده که در این شایسته که فرود آید بر قدر
 امکان از غیر بر نفس و طهارت نماید چنانچه در باب طهارت در مواقع دیگر از آن شایسته
 نه اینکه نفس اینها است که چون بعضی از نفس در باطن اینها رخسار افادت نماید بر مقصود از
 لطافت نیست که از چیز مکرده در این شایسته بطافت پردازند که از خود ادر اواده نماید
 و چندین مرتبه استخوانها در سر آید در بر اینها بوسیله ابرام که بسیار است

الباب الثاني من الواحده العاشرة في جواز اللفظ

للحروف والحركات اذا شاؤا او بشأن من غير الشبهه او الشبهه
ما لا يحجبهم في نظرهم ونظراتهم تخص انبساط الكوفه ذكره از علوه ودر حقه
انچه ميانه عبارتشوا بجه ودر حروف ودر حروف مدله برحق ابرازيره جدر ارتفاع ذوات
آنها واذ في مظهرها كعروف ودر حروف مدله بخوابنده از غير شائبه ودر حروف ودر حروف
من دلخشان يقع بينهما لا يكبر من عبارته در اينصورت باندر نظر با سبب صغر او بجايت
و نشستن جزو رفيع مثل سيارام جازيجه بر صندليچه در احاديث سبب انچه انچه
وتبر افواج از حجاب بسته در آن كفتوا بعضي كذا الباء سخن يا فستره جازيجه بسته
كفته انه كذا اظهار كسر بفتح شيريه عوام است بيخنده ستر آن اول و كذا كذا بسته
حال بنما نظر هر كاه و افع شوكه محتاج نظر كند در حقه مكمله در هر كاه بر صفت رضاك
الترجمه با سوره آن منزه است ليكن هر كاه بهو انفسه صعبا و در هر از از اين لازم است
سبب ادنيا از حبه ناز و ديز بر آور آنها و بعضا اطفال نابالغ است بيخنده اند
عز و صبر و كجايي في موه و حفظ اطفال شده از هر اوجه هر كاه بهو نهند در حفظ
كوشيه اطفال نابالغ را از افعال قوم لوط و امثال آنها محفوظ دارند و بنا كذا بسته